

گشتی در خاک یزد

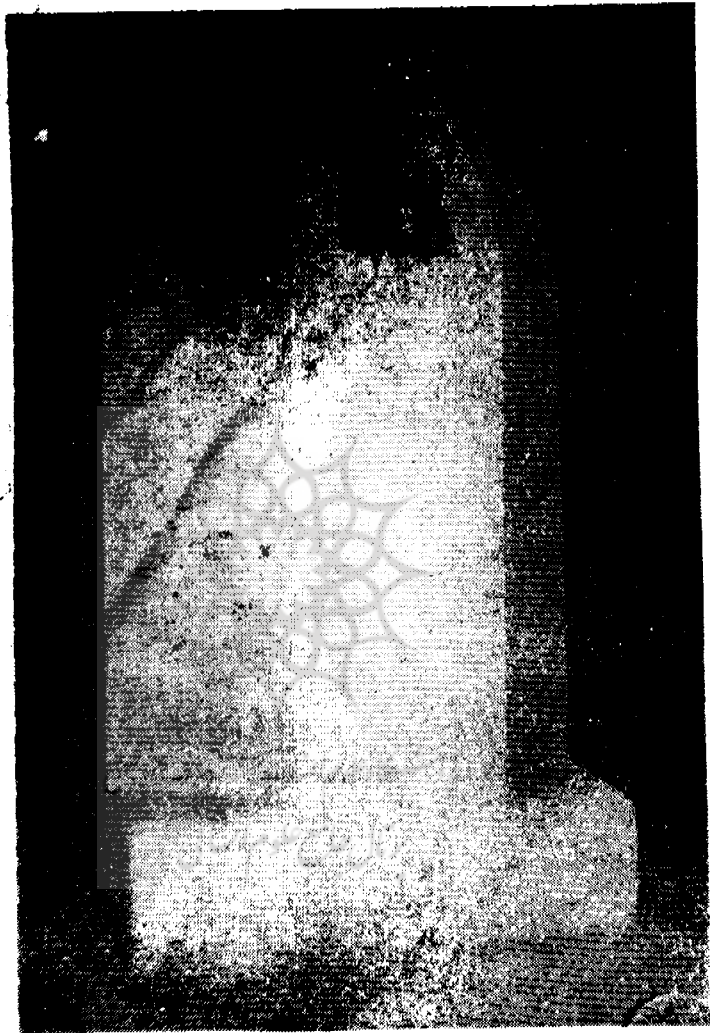
- ۲ -

صبح از هروس به سوی هرات که به فرسنگ راه است حرکت کردیم . بر سر راهمان ترکان و هراورجان قرار داشت آثار قدیم نداشت . امامزاده ای تازه تازه دارد که گفتند چند سال قبل از پس خواب نما شدن سیدی بنا نهاده اند . مع هذا سری تو کردیم که هنر امروز مردم آن سامان را هم دیده باشیم . معلوم است که بسیا . گریه و بی مایه بود .



نقش ساخته از سیم گل در شیخ عبدالله هروس

پس از هراورجان چهره بیابان تغییر کرد، زیبا تر شد. بیابانی پیش آمده که بنه‌های گز زرد و قرمز و سبز آن پهنه‌رازنکه آمیزی کرده بود. «گویی به مثل پیرهن رنگ‌رزان است». درختچه‌های سرخ شده گز بر اثر سوز سرد خزان چون شعله آتش شده بود.



آتش‌دان بقعه شیخ بهاء‌الدین در مبارکه مروست

هرات روی هم رفته آبادان‌تر و سرسبزتر از مروست است و نیز بزرگتر و طبعاً به همین جهت است که می‌گویند «هرات و مروست» اما درین شهرکی که همنام هرات نامدار است از آثار قدیمی که مسأطال ب‌بودیم بکلی خالی است. درین ایام سرد، انگور تازه‌ای خریدیم و خوردیم که از تردی و لطافت و نازکی و چندین صفت دیگر ازین قبیل نصیب داشت.

از هرات به شهر **بابک** حرکت کردیم . راهی بسیار بد بود . از میان کویر یعنی لجن و لای میگذرد و طبعاً و عقلاً نمی توان ادنی انحرافی از راه کوبیده جست . کویر بازویی علف خود حیاتی دارد که آب زاینده آن است و نمک و گل (به کسر) را در آن می رو باند و همین گشادگی و زندگی خاص صلابت و مهابتی بدان می دهد که آدمی را می ترساند و زیبائی و قشنگی آن را نیکوتر مجسم می کند . از کویر که در آمدیم بیشه های گز زرد شده لطفی دیگر و ذوقی دیگر داشت . دشت چون غروب رنگ ملایم خفتن آفتاب یافته بود . راه همان راهی است که پدران کاروانی ما از اصفهان به بندر عباس سفر می کرده اند . يك و جیش هم تازه نیست . میان راه به چشمه شوری رسیدیم که درختان قطور و پده ، و چند شتر حکایت از باران در میان راه داشت و پس از آن نیز خرابه رباط کوچکی دیده شد .

شهر بابک شهر نیست . قصبه ای آبادان است . نامش را در کتب جغرافیائی قرون پنجم و قبل و بعد شهر **فانک** نوشته اند ، هنوز در نیافته ام که کتابها غلط است یا آنکه چنین تغییری در نام روی داده است که « ت » به « ف » بدل شده (۱) شهرت شهر بابک درین قرن اخیر بمناسبت نزول آقا خان محلاتی بدانجاست مسجد مشهور به **مسجد شهر** که آقاخان در جوار آن منزل کرده و به خلوت آقاخان شهرت یافته بوده است امروز بر کنار شهرست و منفرد مانده و اطرافش را باغها فرا گرفته است ، مسجدی است در شرف انهدام . هنر و ظرافتی هم ندارد . ترکیبش قدیمتر از عصر صفوی می نماید ، و مختصر گچ کاری آن صفوی است ، دیگر درین شهر قدیم چیزی که دیدنی باشد ندیدیم ، جز آنکه باسفری به کوهستان میمند یکی از عجیب ترین زندگیهای بشری را که غار نشینی است به چشم دیدیم .

میمند واقع در شش فرسنگی شهر بابک در دل کوهساری واقع شده است . راهش از کفه ای میگذرد و يك فرسنگش میان درختان بنه قدیم و کهن است و معلوم می شود که روزگاری جنگل مانند بوده است . میمند در دوسوی دره ای بنا شده است . رودش خشک و سنگلاخی است . باغهای مختصر دارد که درختانش گردو و بادام است . درین آبادی خانه ساخته از خشت و گل و سنگ دیده نمی شود همه مردم که حدود چهارصد خانوارند در غارهای چهار گوشه کنده دست آدمی زندگی می کنند . غارها در سه چهار طبقه در بدنه کوهکی سنگی و در دوسوی دره ایجاد شده . جنس کوه از سنگ رسوبی است که خوب بهم جوش خورده و سخت و سفت شده است و به اطمینان می توان آن را سوراخ کرد و ترس فروریختن نداشت و همانند بنای « بتون آره » در آن زندگی کرد . مفاکها پستو دارد ، رف دارد ، سه درگاه و سکو دارد و آنها که بزرگترست مثل حمام و مسجد ستون دارد . بطور کلی با معماری خاصی ساخته می شود . معمولاً هر سه اطاق در یک کوچه (به اصطلاح خودشان کیچه) کنده شده . این کوچه مانند هارا به عرض يك و نیم تا دو متر و طول سه چهار متر در بدنه کوه ایجاد کرده اند و در منتهای کوچه يك اطاق و در دو پهلو دو اطاق وجود دارد . دبستان آبادی در یکی از همین کوچه ها است . اطاق دست راست دفتر مدیر و دو اطاق دیگر کلاسهای اول تا چهارم است . اطاقها معمولاً نورگیری جز در ورودی ندارد . در قبرستان ده سنگ گورهای مرمر بلند بد تراش و بد خط بسیار دیده می شود که اکثراً مربوط به قرون یازدهم و دوازدهم است . سنگهای قرن چهاردهم از سنگ طبیعی رودخانه

و بخت‌های غیر قابل قرائت است. کسب عمده مردم قالی بافی است. غروب شد و آرام آرام قرص خورشید در سایه‌ی شد. نخستن آفتاب در کویر با آسمان باز و صافی و گشاده بسیار دیدنی است و چون در شفق ابری نبود که حجاب خورشید باشد پنهان شدنش را که تا آخرین لبه محیط به پشت زمین رفت بطور کامل دیدیم. پس به شهر بابک باز گشتیم و چون تاریکی راه بر ما بست به منزل مردی مهمان نواز و خوش مشرب که ما را بی هیچ آشنایی به خانه خود خواند درآمدیم و آسایش یافتیم. گفتیم و شنودیم و خوش گذشت.



میمند

صبحگاهان بنار سفر بستیم و به سوی شمال راهی شدیم. مقصدمان جوزم (به فتح اول و دوم) است. بر سر راه دهکی در شش فرسخی بنام گهتی گرا قرار دارد که گنبد مخروطی سنگی مرتفع آن چشم گیر است. این گنبد رامل حیدر (= ملا حیدر) می گویند چهارطاقی است که از سنگ و گل بنا شده و ظاهراً از دوران اوائل مغول است. این محل نزدیک گردنه‌ای واقع است. و راه از اینجا داخل کوهستانی می شود که جوزم و دهج در دل آنهاست. جوزم آبادی پردرختی است، بنای خانه‌ها از سنگ است قلعه‌ای سنگی داشته است که بکلی ویرانه است. از جوزم تا دهج شش فرسنگ است. راه کوهستانی است. آبادی کم مایه‌ای است. قالی بافی پست و متوسط کسب زمستانی مردم آنجاست.

از اینجا راه دوتا می شود. یکی به سوی شمش می رود و به شاهراه یزد و کرمان متصل می شود و دیگر کوره راهی است که به میان کویر و به دهی موسوم به خور Xowr] خبردر

کتاب) منتهی می گردد . ما به سوی خیر حرکت کردیم . بازم قسمتی از راه کوهستانی است . دامنه کوهها از گون و بیشه های زرشک (که در محل زارچ گفته می شود) و کروک (Korruk) و از ژن پوشیده است . کروک درختهای نسبتاً قطوری است . چون کوهها به سرآمد راه به پهنه ای بیابانی رسید . کفه همان کفه ای است که برسوی دیگرش مروس و هرات را دیدیم و پس از دور زدن کوهها و کویر و باطلاق باز از سوی دیگر بدان اندر آمده ایم .

خبر از دهج پنج فرسنگ فاصله دارد و از دور آبادی سرسبزی می نماید . مدخلش قبرستان قدیمی است که سنگهای قرون هشتم به بعد در آن زیادست . بسیاری از قبرها از آن شهداست ، شهدای جنگی محلی و شاید هم جنگهای مهم تاریخی عصر تیموریان که درین صفحات قشون و قشون کشی کم نمی شده است . روی سنگ قبور جمل دعائی فارسی با ذال معجم چندتا دیده شد که معلوم می شود تا قرن نهم در آن نواحی از آن دست نکشیده بودند و این يك مثال :
«خدايش بيا مرزا ذك يك الحمد وسه بار قل هو الله احد از برای این تازه گذشته و جمله گذشتگان اهل ايمان بر خواناد .»



کهنو کرا

از خیر به جاده ای در افتادیم که مارا به نزدیک مهر یز (از توابع یزد) می رساند ، به قصد آنکه از میان راه به سوی ابرقو برویم . خبر بر میان چهار راه است . یکی راه همان است که آمده بودیم ، راه دیگرش به مروس است و یکی راهم به هرات دارد . راهی که در

پیش داریم بیست فرسنگ بیابان است. راهی است بی آب و پر گیا گیاهش بته های گز و طاقو اشان است. قسمت اعظم راه کفهای است پهناور که دورادورش را کوههایی در دور دست محدود کرده اند. راه همان راه شتری قدیم و ساخته قدماست که بقول مردی شوخ از اهل بوانات که سردو گرم روزگار چشیده بود راهی «تایری» شده است. آنچه مسلم است دولت دیناری مخارج برای آن ندارد. راستی نیامدن باران خود حافظ راه است.

در راه به چاه ترش رسیدیم که بار اندازشتران و استراحت گاه مسافران کاروانی است. تنگ غروب بود و اتفاقاً چند شتر بارانداخته بودند. بارشان هیزم قبیج و طاق بود. دوپچه ساربان دیدیم که از ایستادن ما ناراحت شدند. چه ما را مقش جنگلبانی تصور کردند. رنگ و رویشان سخت باخته شده بود. باوجود این خود را از تک و تانینداختند. ما را به مهربانی به چای تیره خود دعوت کردند. پس از خوش و بش و پرسش از چه و چون راه پرسیدیم هیزمها را به شهر می برید؟ بزرگتری به لهجه یزدی گفت نملند! (= نمی هلند، نمی گذارند). گفتم پس کجا می فروшите؟ گفت توی ده و دوده ها!

راه افتادیم. اما حیرت و عجیبی دست داد که به نیشخند سبکی و آرامی یافت. باستوده حرفمان به اینجا کشید که ما مور جنگلبانی یا جنگل داری دم دروازه شهر نشسته است که هیزم وارد نکنند. مرد آن نبستند که به پهنه بیابان و کویر در افتند که مانع بریدن درخت و کندن بوته بشوند و به فلسفه قانون عمل کنند. شاید از باب تجاهل العارف است! همین گیاهان و بوته های خشک نمای بی برگ و کم جثه که به بادی بندند از نم الهی است که شهرهای کویری را از ریکه روان درامان می دارند و اگر شاخ و بالشان را نشکنند بیشه زارها خواهد شد که در پاکی هوا و شادی طبیعت مؤثر خواهد بود. اما مردم دهات چه کنند؟ هم دسته ای کسبشان کردن هیزم است و هم آنکه ده نشینان هنوز با هیزم بخت می کنند و چای می نوشند و گرم می شوند. باری ما مور شهری است و مرد شهر، و ساربان خداوند بیابان. قطعاً ما موران محترم همه ماه گزارش تفصیلی توقیف هیزمهایی که به تخلف و قاچاق بریده شده است به مرکز می فرستند و ...

آرام آرام تاریکی دشت را در خود فرو کشید. از سوی دیگر ماه شب چهارده از آسمان بلند کویر نوربیدار نگاه دارند و نقره ای خود را بر خاک و خاکیان پاشیدن گرفت و نیروی زیبایی ساز و سحر انگیزش را به روشن ترین وجه در بیابان جلوه گرا ساخت.

پس از در نور دیدن راهی دراز و خلوت از گالمنند و پس از آن چاه مور تین گذشتیم و در کنار همین آبادی کوچک به جاده ای که یزد را از راه مهریز به شیراز متصل می سازد در افتادیم. دو فرسنگ دیگر رفتیم و به تنگ چنار رسیدیم و شب را در اطاق سپاهی دانش که به مهرما را پذیرفت آرمیدیم.

صبح زود راهی شدیم و به سوی محال گاریزات یعنی اردون و ارنون و گاریز و بیخ و رشکو (رشکویه) راندم. در گاریز که چند سال قبل آن سیل کذائی ده را برده است «ده نمونه» ساخته اند. عمارتها یک نواخت و یک شکل است. هنوز لوله کشی و آب ندارد و مردمش توقع دارند که زودترک بدادشان برسند.

در بیخ اما مزاده ای هست که بنایش تازه است ولی سه سنگ قبر از قرن پنجم دارد که حکایت از نسبت سیادت بر خوابیدگان زیر سنگ ندارد. بیخ و گاریز بیش از سه کیلومتر از هم دور

نیست و آبادیهای بزرگی هم نیست. پس از آن بزنگ آباد و بین آباد و نجم آباد بر سر راه است. از نجم آباد جاده اصلی را وا گذاشتیم و به سوی کویل اشاید کویر که سیل آن را بکلی قاعاً صفصفا کرده است) ورشکویه رفتیم. در قبرستان کویل سنگهای قرن یازدهم و دوازدهم باقی است و قدیمترین سنگش مورخ ۱۰۶۷ بود.

در این منطقه از ارنون تارشکو معدن گل سفید زیادست و کار زنها و بچه ها «گل شوئی» است. کاری است سخت و ناسالم. خاکش دستها و چشمه‌های می‌ساید و می‌فرساید، ولی مزدچنین کاری روزی بیست ریال است.

برای رفتن و رسیدن به ابرقو باز بجای راه اصلی جاده میان بر و شتری را که از بیابان دورناکی می‌گذرد. اما نزدیکترست. اختیار کردیم. بیابانش قفر نبود. بوته‌های گز و اشنان و گنگ (Gang) زیاد دارد. هفت فرسخ بیابان سپردیم و به محلی بنام چاه پیگی رسیدیم. در این بیابان یزیدها با کندن چاههای موتوری به تازگی مزارعی و کشتهای آبادان کرده‌اند. گفتم که سبزی بیابان بیشتر اشنان بود. اشنان روزگاران دراز صابون دست شوی و کف لباس شوئی ملت ما بود و بجای تمام این گردهای ماشینی لباس شوئی کار می‌کرد. از اشنان و کریا، می‌سازند. چند دسته «کریاساز» آتش افروخته بودند و کریا می‌ساختند. کریاهم قیمتی ندارد و بازارش کساد پذیرفته. ناتمام

توضیح مهم

در شماره گذشته مجله راجع به اجزاء نسخه هنرورانه قابوسنامه جنجالی که به امریکا رفت و استاد مینوی با مقاله مشهور «قابوسنامه فرای» ماهیت آن و مخدوش بودن متن را مطرح فرمود مرقوم داشته‌اید که اکنون استاد مینوی نظر خود را تغییر داده‌اند.

چون آقای مینوی از ایران بدورند و فوراً نمی‌توانند خود به توضیح پردازند و چون قطعاً ایشان چنین بیانی نفرموده‌اند و برای جناب عالی اشتباهی در استماع رخ داده بطور توضیح عرض میکنم که موضوع مخدوش بودن قابوسنامه در مجموعه مذاکرات چهارمین کنگره هنر و باستانشناسی ایران است مطرح شده است و متن خطاب به هایی که در باب آن خوانده شده درج گردیده و این قسمت از آن بصورت مستقل انتشار یافته است. درین کتاب دکتر یارشاطر و پرفسور فرای موارد عیب و اشکال فنی متن را که آقای مینوی هم در مقاله خود نوشته بودند تصدیق کرده‌اند. و جز این در مقاله دیگری که مربوط به آزمایش شیمیائی نسخه است بکار رفتن رنگ و جوهری تأیید شده است که تازه و حدیث است. چون مقاله آقای مینوی در یغما چاپ شده بود مناسب است که ترجمه بحثهای مورد ذکر راهم تهیه کرده برای اطلاع علاقه‌مندان در مجله درج فرمائید.

مجله یغما - اشتباه از حبیب یمایی است. (ایرج افشار)